

بخش نقد دوسالانه

رتبه‌ی نخست



اشکان قشقایی*

معماری در عصرِ سرسامِ اطلاعات

این یادداشت زاییده‌ی ترس است. ترس از هجوم اطلاعات و از همین ابتدا صفت کنو فوبیا^۱ را که از طرف برخی از خوانندگان به نگارنده نسبت داده خواهد شد، می‌توان پیش‌بینی کرد. هراس از مواجهه با تکنولوژی‌های جدید شاید در ابتدای انقلاب صنعتی میان توده‌ها واکنش‌های افراطی مانند حمله به ماشین‌های بافندگی را به همراه داشت، اما در میان متفکران، عامل تامل و تولد راهکارهایی برای برقراری تعادل بوده است. این نوشته به دنبال انکار تحولات اساسی و مثبت گسترش ارتباطات و دسترسی آسان به اطلاعات نیست، که قابل انکار هم نیست. هدف، طرح سوال و بیان دیدگاه‌های صاحب‌نظران درباره‌ی وضعیت جدید جهان و تاثیر آن بر معماری است. ضرورت تامل در وضعیت جدید به این علت است که یک وسیله‌ی ارتباطی جدید و مهم، ساختار روابط انسان‌ها و حوزه‌ی تفکر و اندیشه و افکار عمومی را دگرگون می‌سازد. شکل معین و خاصی را در به کارگیری عقل و هوش تحمیل می‌کند، به تعریف و توصیف خاصی از هوشمندی و خردمندی می‌پردازد، نوع ویژه‌ای از مفهوم و محتوا را طلب می‌کند و خلاصه که اشکال جدیدی از حقیقت و شیوه‌ی اظهار حقایق را ارائه می‌دهد.^۲

از آشکارترین تحولات حوزه‌ی ارتباطات، گسترش چاپ با اختراع ماشین چاپ در قرن پازدهم بود که فرهنگ شفاهی بشر را طی چند ده سال به فرهنگی مکتوب تبدیل کرد و فرهنگ عامه که بر پایه‌ی مباحثه و شنیدن خطابه‌ها شکل گرفته بود را تغییر شکل داد. قرائت، رقیبی افسارگسیخته برای آموزش و تعلیم به سبک قدیم از کار درآمده و این از برکت تکنیک اختراعی گوتنبرگ بود.^۳ انتشار اطلاعات چنان ابعادی پیدا کرد که راهکارهایی مانند شماره‌گذاری، فهرست‌بندی، پیدایش علائم برای روشن کردن معانی و ایجاد ارتباط میان جملات، تیتُرگذاری و پاراگراف‌بندی و فصل‌بندی مطالب، به عنوان کوششی برای مهار و کنترل اطلاعات ابداع شد. به هر حال تا آن زمان کتاب بهترین ظرف برای گردآوری و انبوه کردن و رده‌بندی و تحلیل و بررسی سیستماتیک اطلاعات و اندیشه بود. نوشتن و خواندن نیاز به زمان دارد؛ بررسی و بحث پیرامون محتوای آن و نیز شکل‌گیری رای و قضاوت درباره‌ی محتوا و شکل و ساختار ارائه‌ی آنها، نیاز به زمان دارد. کتاب، تلاشی است برای استمرار بخشیدن به تفکر و کوششی است برای شرکت در آن مناظرات و گفتگوهای بزرگی که نویسندگان و مولفان و مصنفان گذشته با آیندگان خود ترتیب داده‌اند.^۴

تحول بعدی چاپ روزنامه‌ها و انتشار اخبار به سبکی جدید بود تا جاییکه در قرن نوزدهم و اوج گستردگی روزنامه‌ها متفکرانی-به ویژه در اروپا-شروع به نقد این گسترش بی‌حساب کردند. گوستاو فلوبر^۵ رمان‌نویس شهیر فرانسوی باور داشت که روزنامه‌ها در حال انتشار نوع جدیدی از حماقت در هر گوشه و کنار فرانسه‌اند. حماقتی که به مراتب از بی‌اطلاعی ای

که پیش از روزنامه وجود داشت بدتر است. چرا که به اعتقاد او ناآگاهی، انگیزه‌ی کسب فعالانه‌ی دانش است اما آنچه روزنامه‌ها می‌کنند عبارت است از پرکردن منفعلانه‌ی جای خالی دانش. از نگاه فلوبر تاثیر مطبوعات به حدی مسموم بود که تنها آدم‌های کاملاً بی‌سواد و تحصیل نکرده از شانس تفکر صحیح برخوردار بودند؛ چوپانان از سه چهارم طبقه‌ی متوسط فرانسه باشعورترند چون این‌ها خودشان را گرفتار جنون آنچه در روزنامه‌ها خوانده‌اند نکرده و مثل فرفره به باد آنچه این یا آن روزنامه گفته نمی‌چرخند.^۶ نقد فلوبر بر این نکته استوار بود که نمی‌توان تفکر را به شانه‌ی دیگری انداخت و به‌سادگی از حاصل آن بهره برد.

روزنامه‌نگاری و نشر اخبار با ظهور تلگراف جهشی دیگر کرد و با سرعت بیشتری، صدای منتقدان آن تحول شنیده شد. هنری دیوید تورو^۷ نوشت: «با شتاب و عجله‌ی زیاد سرگرم کابل‌کشی سراسر اقیانوس آتلانتیک هستیم تا دنیای قدیم و دنیای جدید چند هفته به هم نزدیک‌تر شوند؛ اما اولین خبری که از این طریق در گوش سنگین آمریکا جاری می‌شود احتمالاً چنین مفادی را خواهد داشت: شاهزاده آدل هاید سیاه‌رُفه گرفته است.»^۸ تورو خوب درک کرده بود که این مبادلات و آنچه با این وسیله مخابره می‌شود کاملاً متفاوت است با آنچه که یک انسان متعلق به فرهنگ کتابت با آن خو گرفته است.^۹ در واقع رسالت تلگراف جابه‌جایی اطلاعات بود و نه تجزیه و تحلیل آن و این تضاد ریشه‌ای با فرهنگ کتابت داشت. رشد تلگراف ماهیت خبر را نیز دچار تحول کرد و تا جایی پیش رفت که تنها مقدار اطلاعات، سرعت، مسافت و عجیب بودن آن، معیار ارزش‌گذاری خبر شد و دیگر فایده‌ی یک گزارش خبری اهمیت چندانی نداشت.

رشد وسایل ارتباط جمعی تحولی دیگر را با ساخت رادیو و گسترش ایستگاه‌های آن و سپس ظهور تلویزیون، تجربه کرد. ناگفته روشن است که تحولاتی بزرگ مانند رشد صنعت چاپ، انتشار روزنامه‌ها و همه‌گیر شدن تلگراف جنبه‌های مثبتی در آگاهی‌بخشی به جوامع داشته است. فاصله‌ی زمانی بین انقلاب فرانسه و جنگ جهانی اول، برهه‌ای است که به لحاظ کیفیت دگرگونی‌ها، ادبیات را از جزیره‌ی روشنفکران به افکار و اندیشه‌ی عمومی منتقل کرد.^{۱۰} در پی آن، مسائل مهم دیگری از جمله آزادی اندیشه‌های سیاسی و مذهبی، از طریق وسایل ارتباط جمعی به میان توده‌ها راه یافت. اندیشه و رفتار بشر در پی انقلاب عظیمی که در ذات وسایل جمعی صورت گرفت، تغییر کرد و در پی آن آشکال تازه‌ی ساختارهای اجتماعی را به وجود آورد. اما نگرانی از آسیب‌های جدی این تحول بر ساختارهای ارتباطی، همواره وجود داشته است.

تحول دیگری که انقلاب اطلاعات را پیش برد اختراع [دوربین] عکاسی بود که دانیل بورستی^{۱۱} آن را انقلاب گرافیک نامید. اشکال مختلف عکس و تصویر، شروع به رقابت با زبان برای انتقال مفاهیم کردند.

کاری که زبان و نوشتار تا آن زمان انجام می‌داد، عرضه‌ی جهان به صورت ایده و اندیشه بود و گسترش تصویر باعث شد جهان به صورت شی ارائه شود. علیرغم همدستی کلام و تصویر، کشمکش میان این دو ادامه یافت و در بسیاری از موارد به ویژه در انتشار گزارش‌های خبری، تصویر بر کلام و معنا چیره شد. تا جاییکه در پایان قرن نوزدهم در اذهان توده‌های بی‌شماری از آمریکا، دیدن به جای خواندن، مبنای اعتماد و پایه‌ی اعتقاد قرار گرفت.^{۱۱} دنیای فوتوگرافی اندک ارتباط منطقی میان حوادث را که در دنیای تلگراف باقی مانده بود از میان برد و جهانی از مفاهیم تکه‌تکه بر جای گذاشت. اما اثربخشی تصویر هم به سرعت تحت تاثیر فراوانی آن قرار گرفت و رفته رفته اعتبار و اهمیت اولیه‌ی آن متزلزل شد. در آغاز قرن بیستم میزان اطلاعات و اخبار آمیخته با کلام و تصویر، رشدی تصاعدی و شتابی فراینده یافت. اطلاعات-در مفهوم جدید-علیه تداوم تاریخی و توالی حوادث وارد نزاع شد و افسون‌گری و شگفت‌آفرینی را به جای جامعیت و هماهنگی و سنخیت نشاندد.^{۱۲} به بحث جهان تصویرزده باز خواهیم گشت، اما نباید فراموش کرد که ساختار فرهنگی که کتاب ساخته بود به یکباره با ظهور فوتوگرافی و تلگراف از میان نرفت و از درون شروع به تحول و نابودی کرد.

با فرا رسیدن چهارمین مرحله از انقلاب اطلاعات یعنی عصر فرستنده‌ها، جهان دچار دگرگونی دیگری شد. با این تفاوت که شتاب تغییر از دفعات پیش بسیار بیشتر و عمق و گستره‌ی تحول چندین برابر بود. گسترش رادیو، روند خبررسانی آغاز شده با تلگراف را ادامه داد و جهان را غرق در اصوات کرد. صداهایی که پیش از این در میان عموم گسترش نمی‌یافتند مگر با سنجیدگی و عمدتا در قالب‌های شناخته‌شده‌ی موسیقی. آرنولد شوِنرگ^{۱۳} آهنگساز و نظریه‌پرداز آلمانی در ۱۹۳۰ نوشت: «رادیو دشمن است، دشمنی بی‌رحم که به طرزی غیرقابل کنترل پیشروی می‌کند، و هرگونه مقاومتی مایوس‌کننده است؛ [رادیو] موسیقی را به زور به خوردمان می‌دهد. بدون توجه به اینکه دلمان می‌خواهد بشنویم، می‌توانیم درکش کنیم یا نه.»^{۱۴}

همین عدم اختیار در شنیدن خبر نیز وجود داشت و در اطلاعاتی که اینک به جز به شکل مکتوب و تصویر، به شکل صوت نیز به توده‌های مردم هجوم می‌آورد. گویا بازی به شکل عجیبی در حال وارونه شدن بود. به جای آنکه انسان به دنبال اطلاعاتی باشد که مسیر زندگی‌اش را روشن کند و به او آگاهی بخشد باید به دنبال روشی برای تحلیل و قالب‌بندی اطلاعاتی که ناخواسته به سمت وی سرازیر می‌شد می‌گشت و حتی به دنبال معنایی برای آن .

در پی رادیو، تلویزیون تلفیقی از اطلاعات صوتی و تصویری را با بهره‌گیری از متن و گرافیک ارائه داد و نیمه‌ی دوم قرن بیستم را فتح کرد. نیل پستمن از مهم‌ترین ناقدان تلویزیون معتقد است تلویزیون معنا و مفهوم مطلع بودن را دگرگون ساخته است؛ آن هم بدین گونه که نوعی بازی با اطلاعات را ابداع کرد؛ که بهتر است آن را ضد اطلاعات بنامیم.^{۱۵} هیچ رسانه و ابزار ارتباطی به اندازه‌ی تلویزیون اخبار، اطلاعات و آگاهی را به سرگرمی صرف تبدیل نکرده بود. دهه‌ها و تا همین امروز تلویزیون به عنوان یک رسانه‌ی فراگیر و تاثیرگذار هرگونه اطلاعاتی را به شیوه‌های مختلف از جمله اخبار، آگهی، خطابه، سریال و… به خانه‌های توده‌ها سرازیر می‌کند و بی‌آنکه به عنوان ابزار اطلاع‌رسانی و یا سرگرمی خود را معرفی کند، در لوی یک رسانه با رسالت‌های فرهنگی تلاش می‌کند جایگاه ویژه و پایداری برای خود ایجاد کند.

گرچه منتقدان جدی این رسانه از اساس آن را فاقد ظرفیت‌های فرهنگی می‌دانند. پیروبردیو^{۱۶} اعتقاد داشت تلویزیون خطر بسیار بزرگی برای سپهرهای تولید فرهنگی [یعنی] هنر، ادبیات، علم، فلسفه و حقوق به حساب می‌آید. او علت اصلی این خطر را تلاش ذاتی تلویزیون برای جذب حداکثری مخاطب می‌داند و معتقد است تلویزیون بدل به واحد دسترسی به هستی اجتماعی و سیاسی شده است.^{۱۷}

با ورود به دوران کامپیوتر و شکل‌گیری و گسترش شبکه‌ی جهانی اینترنت، تحول دیگری در عرصه‌ی اطلاعات، ارتباطات و رسانه‌ها رخ داد و به تبع آن فرهنگ نیز دچار تغییرات اساسی شد. مرحله‌ی پنجم انقلاب اطلاعات که اکنون در آن به سر می‌بریم با تغییرات بنیادین مفهوم حقیقت، مجاز، سرعت و… همراه بوده است. کامپیوتر یک بار دیگر مفهوم ذهنی ما را از حقیقت و قانون دگرگون ساخت؛ این دگرگونی‌ها بسیار سریع و به‌آسانی و عمیق صورت می‌پذیرد.^{۱۸} جهانی که در آن به سر می‌بریم دیگر نه تنها تکه‌تکه و درهم ریخته شده، نه تنها سرعت در آن جریان زندگی بشر را تغییر داده، نه تنها مفهوم زمان را دچار ابهام کرده، بلکه دیگر حقیقی یا مجازی بودن آن هم به‌راحتی قابل تشخیص نیست. جهانی که در آن اطلاعات از هرسو، با هر کیفیتی، به هر وسیله‌ای و عمدتاً بی هیچ هدفی ما را در خود غرق می‌کند. شاید ظهور تلگراف اولین گام در جهت مواجه کردن بشر با اطلاعاتی بود که درخواستی برای به دست آوردن آن نداشت. اما آنچه بشر امروز با رشد

شتابان تکنولوژی با آن مواجه است، انباشت بی‌حد اطلاعات و ناتوانی روزافزون او در برابر این انبوه مترکَم است. ما دیگر نمی‌دانیم اطلاعات دریافتی‌مان را کجا و چگونه طبقه‌بندی و تحلیل کنیم. شاید برای انتقال این تکه‌های بی سر و ته اطلاعات به طبقه‌ای که به روشنی منطققشان را توجیه می‌کند نیاز به کمک داشته باشیم.^{۱۹}

انفجار اطلاعات

در اوایل دهه‌ی ۶۰ میلادی اصطلاح انفجار اطلاعات^{۲۰} برای نشان دادن رشد سریع اطلاعات و داده‌ها و ناتوانی در مدیریت اطلاعات به کار رفت. البته که امروزه با تحولات اساسی در تولید و انتقال اطلاعات، این انفجار ابعادی بسیار وسیع‌تر به خود گرفته است. در سال ۲۰۱۶ برایان کرانیچ^{۲۱} مدیر عامل وقت اینتل^{۲۲} اعلام کرد حجم اطلاعاتی که در دو سال گذشته در جهان تولید شده است با حجم اطلاعات تولید شده در طول تاریخ بشر برابری می‌کند. در سال ۱۹۹۲ میلادی روزانه ۱۰۰ گیگابایت داده در جهان تولید می‌شد که در سال ۲۰۱۸ به ۲۸۸۷۵ گیگابایت در هر ثانیه رسیده است. آماری سرسام‌آور که نمونه‌های مشابه بسیاری دارد و نشان‌دهنده‌ی بخشی از اقیانوس داده‌ای است که جهان ما را احاطه کرده است. در این وضعیت به خود می‌بالیم که اختراع‌های تکنولوژی باعث شده‌اند میلیون‌ها کتاب، فیلم و عکس در لحظه و اغلب به قیمت پایین در اختیار ما باشد. اما دسترسی به طیف سرگیجه‌آوری از آثار با علم به اینکه کدام اثر مناسب حال ماست، تفاوت دارد. تاکنون هم کاری کرده‌ایم که آثار فرهنگی و هنری در دسترس باشد؛ اما اکنون در آستانه‌ی درک این هستیم که چگونه آدم‌ها را به آثاری برسانیم که به دردشان می‌خورد.^{۲۳} دقت در محتوای اخباری که هر لحظه به دستمان می‌رسد نشان می‌دهد که با وجود آنکه خبر در اختیار همگان است اما انگار چرخ کنجکاوی ما در خطر تاب خوردن در گِل سطحی اطلاعات است.^{۲۴} با از دست رفتن تمرکز انسان در مواجهه با اخبار و اطلاعات و کاهش قدرت تحلیل و تصمیم‌گیری و انتخاب-که از واکنش‌های طبیعی ذهن انسان و موقعیت‌هایی با داده‌های زیاد است-این سردرگمی به حوزه‌های مختلف فرهنگ و دانش گسترش یافته است.

فرهنگ و هجوم اطلاعات

وسایل ارتباط جمعی و اطلاعات حاصل از آنها در محدوده‌ی فعالیت اولیه باقی نمی‌مانند و با ایجاد تحول در نگرش انسان به جهان و باور او به حقیقت راه خود را به حوزه‌ی فرهنگ باز می‌کنند. امبرتو آکو^{۲۵} کار فرهنگ را گرینش اطلاعات می‌داند و می‌پرسد: «در وضعیتی که فرهنگ امروز هر اطلاعاتی را-درست یا غلط-به سوی ما سرازیر می‌کند، چگونه باید دست به انتخاب بزنیم؟»^{۲۶}

گاهی هم متفکران خوشبینانه به استقبال این تغییر و تحولات رفته‌اند. بارگاس یوسا^{۲۷} در مقاله‌ی مهم «فرهنگ دیگر فرقی با سرگرمی ندارد»^{۲۸}، از مطالعه‌ی ژیل لیپوسکی^{۲۹} و جین سروی^{۳۰} با عنوان مطالعه‌ی جهان فرهنگ؛ پاسخ به جامعه‌ای سردرگم^{۳۱} به عنوان نگاهی خوش‌بینانه به تاثیر انقلاب‌های تکنولوژی بر ارزش‌های فرهنگی یاد می‌کند. لیپوسکی و سروی این ایده را مطرح می‌کنند که اکنون فرهنگی جهانی و تثبیت شده وجود دارد (جهان فرهنگ) که در نتیجه‌ی فرسایش تدریجی مرزها-به خاطر نیروهای بازار-و انقلاب‌های فنی-به ویژه در حوزه‌ی ارتباطات-برای اولین بار در تاریخ بشر در حال خلق ارزش‌های فرهنگی خاص است که در میان همه‌ی جوامع و افراد پنج قاره مشترک‌اند: ارزش‌هایی که فارغ از تفاوت سنت‌ها، باورها و زبان‌ها، می‌توانند یکسان میان همه مشترک باشند. این فرهنگ برخلاف آنچه پیش‌تر فرهنگ نامیده می‌شد، دیگر نخبه‌گرا، فرهیخته و انحصارطلب نیست، بلکه نوعی فرهنگ توده‌ی اصیل است که پایه و اساس آن نیز تصویر و صوت است. اما یوسا-که شاید بتوان او را در دسته‌ی بدبینان به وضعیت امروزی فرهنگ قرار داد-معتقد است نه تنها اطلاعات همه‌ی موانع را در نوردیده و در دسترس همگان قرار گرفته است، دنیای نمایشگرهای کوچک، مکان-زمان فرهنگ را جابجا، ناهماهنگ و بی‌قاعده کرده است. او معتقد است در فرهنگ جدید فردگرایی گسترش یافته، به عکس شیوه‌های تولید و ترویج محصولات فرهنگی توسط تبلیغات و مد، شکل‌گیری افراد مستقلی که شخصا قادر به قضاوت باشند را دچار مشکل کرده است. یوسا می‌گوید جهان-فرهنگ به جای بسط افراد، آن‌ها را خفه کرده و وادارشان می‌کند با ذهنیتی شرطی‌شده و گله‌وار به فرهنگ غالب واکنش نشان دهند. اساس بحث یوسا هم بر ناتوانی در قضاوت در عرصه بی‌شکل و ناهماهنگ جهان امروز است. واقعیتی که هر روز با هجوم اطلاعات جدید عمیق‌تر می‌شود و این هراس‌آور است.

ایوان کلیما^{۳۲} پا را فراتر گذاشته، مشکل را نه ناتوانی در قضاوت که از کار افتادن حواس و ادراک می‌داند و تولید انبوه آثار هنری و فرهنگی را نوعی هجوم اطلاعات می‌داند و این احتمال را می‌دهد که کامپیوترها-به کمک هوش مصنوعی- بتوانند به این تولید انبوه و ارائه‌ی لجام گسیخته‌ی آن بیافزایند.

^[1] * دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد معماری، دانشگاه شیراز

